

۲۰۱۵/۱۱/۱۶

کاندید اکادمیسین سیستانی

مکتی برسرخنان ملک خان درمقاله "ارمغان زندان"



زبان تند سرآدمی دهد بر باد!

برای نخستین بار نام عبدالملک خان را هنگامی که متعلم صنف هشتم مکتب ابن سینا بودم؛ از طریق رادیو کابل شنیدم که به اتهام کودتا علیه نظام شاهی دستگیر و بندی گردیده است.

از آن پس هروقتی که از ایستگاه «قلعه کُلْخک» در آغاز کارته چهار سوارسرویس (پس شهری) می شدم می دیدم که دو سه نفر پولیس در عقب دروازه خانه ای در روبروی مکتب تخنیک ثانوی نشسته چای میخورند و گفته میشد، آن خانه از عبدالملک خان وزیرمالیه است. در آن زمان اطلاعات ما شاگردان اطراف ای از عبدالملک خان همینقدر بود. سالها بعد که داودخان از صدارتش استعفا داد و دهه دموکراسی آغاز شد، باز شنیده شد که عبدالملک خان از زندان آزاد شده ولی میگوید تا کسی که او را به زندان انداخته، محاکمه و بجای او زندانی نشود، از زندان بیرون نمی آید! دوباره این سروصدا خاموش ماند تا اینکه کودتای ثور رخ داد و همگی زندانیان سیاسی آزاد شدند، مگر ملک خان باز هم آزاد نگردید، چرا؟ ندانستیم.

داکتر عاصم اکرم، نوشته است: «عبدالملک خان شخص پرکار و پرابتکار و طرفدار دسپلین و انضباط نظامی مثل داود خان بود. چندان تحصیل خاص نکرده بود، قبل از آمدن به کابل، احتمالاً در لوگر درسی را در مکتبی خوانده بود. در کابل اول داخل اداره استخبارات شد، اما وقتیکه یک کورس محاسبه دانه شد، او توانست به تشبث شخصی خود شامل آن شود. در آن وقت داود خان وزیر دفاع بود و عبدالملک خان کدام کاری را انجام داده بود که سبب جلب توجه وزیر دفاع شده بود، به شکلی که او را به حیث مدیر لوازم مکتب حربیه مقرر کرد. ملک خان با استفاده از یک فرصت مناسب یک دوره تحصیل را در ترکیه هم سپری نمود. به مرور زمان ملک خان نزد داود خان اعتبار زیاد پیدا کرد و وقتیکه جنگ صافی در گرفت، داود خان به او مسئولیت اکمالات را تفویض کرد و کمی بعد از ختم جنگ صافی، چون از خدمات و جدیتش در کار راضی بود، او را به ریاست تفتیش عینیات اردو مقرر کرد.» (داکتر کاظم، عروج وافول ملک خان عبدالرحیمزی، افغان جرمن آنلین ۲۰۱۵)

از نوشته های جنرال ابوی برمی آید که داودخان، خاطر عبدالملک خان را بیشتر از رجال دولتی و حتی بیشتر از جنرال عارف خان وزیر دفاع (و عضو خانواده سلطنتی) میخواست. چنانکه هنگام بر خورد ملکخان با جنرال عارف خان، داودخان از ملک خان حمایت نمود و عارف خان مجبور به استعفی از وزارت دفاع گردید. جنرال ابوی

د پانو شمیره: له ۱ تر ۸

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

مینگارد:

«حینیکه محمد داود خان صدراعظم شد، ملک خان به وزارت مالیه و عارف خان به وزارت دفاع شامل کابینه شدند. سال ۱۳۳۴ بود که مناسبات بین افغانستان و پاکستان تا سرحد برخورد خراب شد، "سفربری" قسمی اعلان گردید و بعد از رفع تشنج، روابط بین جنرال عارف خان وزیر دفاع و عبدالملک خان وزیر مالیه نسبت عدم اکمال اردو برهم خورد و حمایت داود خان از وزیر مالیه، عارف خان را مجبور به استعفی ساخت و به حیث سفیر به خارج مقرر شد. از آن به بعد محمد داود خان امور اردو را که به آن عشق مفرط داشت، خودش بدست گرفت.» (داکتر کاظم، همان مقاله)

داودخان عادت داشت که وقتی از کسی بنا برکاری در وظیفه، خوشش می آمد، جداً از او حمایت میکرد و حرف هیچکس را در باره او نمی شنید، مگر اینکه خود خطای شخص مورد اعتمادش را می دید و آنگاه او را بخواری از خود میراند و دیگر اهمیتی به او نمیداد.

ملک خان نیز از جمله اشخاصی بود که با انجام دادن خدمتی به موقع، توجه و حسن نظر داودخان را بخود جلب کرده بود و با این جلب توجه، از یک کتابت ابتدائی استخباراتی تا ریاست تفتیش عینیات وزارت دفاع و سپس وزارت مالیه و وزارت اقتصاد کشور بسرعت بالا رفت. زبردستان ملکخان سعی میکردند تا رضانیت و خشنودی او را در امور محوله حاصل کنند، زیرا می دانستند که ناخوشنودی ملکخان از کسی به معنای ناخشنودی داودخان تلقی میگردد و بنابراین هیچکسی آرزو نداشت، آینده خود و ماموریت خود را با چنان وزیر قدرتمندی تباه کند.

این قدرت و اعتبار ملک خان هم در مجلس وزراء قابل درک بود و هم در میان کارمندان وزارت های مالیه و وزارت اقتصاد کشور. اما ملک خان این اقتدار و اعتبار را بخوبی حفظ کرده نتوانست و خیلی زود بخود غره شد و این ذهنیت به او دست داد که اقتدار داودخان از برکت وجود اوست و اگر او نباشد، داودخان و نظام سلطنت از هم خواهد پاشید و کشور در سراشیبی سقوط و نابودی قرار خواهد گرفت، و بنابراین رژیم به او ضرورت دارد، نه او به رژیم!؟

چنین ذهنیتی بود که ملک خان را نسبت به ولی نعمتش (داودخان) خیلی زود بی اعتنا و بی پروا ساخت. این بی پروایی از آنجا بخوبی درک میشود که ملکخان بدون مشورت با داودخان، خودسرانه دست به کارهای می زد که از صلاحیت او منحیت وزیر کابینه، بالاتر بود. ملک خان درحالی که کدام تحصیلات سیستماتیک و عالی نداشت و بقول داکتر اکرم، یک کورس محاسبه را در داخل ویک دوره لوژستیک را به لطف سردار نعیم خان در ترکیه خوانده بود، و در وزارت دفاع در بخش تفتیش عینیات کار میکرد، و هیچگونه تجربه یا تخصصی در عرصه اقتصاد و پلان گذاری نداشت، اما او بدون دستور صدراعظم، دست به کارهای می زد که از وظایف و صلاحیت او بالاتر بود. مثلاً به زبردستان تحصیل کرده خود دستور میداد طرح پروژه های بزرگ اقتصادی و انکشافی را آماده کنند که طبعاً این کار وقت و انرژی زیاد اهل تخصص را ضایع میکرد، و سپس بدون استیذان حکومت، انجام آن را به اطلاع عامه میرسانید، درحالی که صدراعظم از محتویات آن طرح ها اطلاعی نداشت و خبرآن را از طریق رادیو می شنید و تعجب میکرد!؟

داودخان وقتی علت عدم مشورت و اجازه حکومت را از ملک خان جویا میشد، جواب های سر به بالا می شنید، که چنین راه و رسمی تا آنزمان و تا امروز در افغانستان نه در ساحة نظامی و نه در ساحة ملکی رایج بود. و اگر همان جوابها از سوی یک زبردستی به ملک خان داده میشد، بدون تردید هماندم او را از کار برطرف میکرد، اما داود خان تمام جواب های خشن و دور از نزاکت سلسله مراتب اداری را تحمل مینمود و ملک خان فکر میکرد که صدراعظم حق پرسش از وی را ندارد.

درحالی که صدراعظم میدانست که اقدامات ملک خان در عرصه پلان سازی قبل از وقت است و تحقق هر پلان و هر پروژه انکشافی و اقتصادی، ضرورت به وجوه مالی کافی دارد و این وجوه کافی از منابع داخلی تهیه شده

د پانو شمیره: له ۲ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

نمی‌تواند و می‌باید پیش از پیش کمک کشورهای خارجی را در زمینه جلب کند، زیرا ناکامی هر پروژه بزرگ اقتصادی، سبب بدنامی حکومت می‌گردد و مردم آنرا حمل به بی‌کفایتی حکومت می‌کنند. از اینجاست که اقدامات خود سرانه وزیرمالیه بدون استیذان صدراعظم، و توجه نکردن به هدایات شفافی داودخان، به عنوان نشانه‌ها و علائم تمدد از دستگیر حکومت ارزیابی می‌گردید و دوسیه ملکخان را کامل تر می‌کرد. این سلسله خودسریها، جمع برخورد های تند و خشن ملک خان با سایر رجال و اراکین دولتی که آزرده‌گی و شکایت آنها را سبب میشد، داودخان را نیز از ملک خان دلسرد و نا امید ساخته رفت.

سیدقاسم رشتیا به چند مورد از برخوردهای تند ملکخان با رجال و اراکین ارشد دولتی اشاره میکند:

" در بانک ملی یک مجلس دایر گردید تا راجع به تأسیس یک دستگاه قره قل که تمام خرید و فروش آن توسط حکومت اجرا شود. . . آقای عبدالروف حیدرکه تازه از اروپا رسیده و به حیث وزیر اقتصاد مقرر شده بود، گفت: « مداخله ی مستقیم حکومت در خرید و فروش پوست قره قل کار درست نبوده و هم به مفاد حکومت تمام [نه] میشود. »

دفعه‌تاً عبدالملک خان بر افروخته شده جواب داد: خودت برای من معلوم استی. خودت را خوب می‌شناسم. حتی می‌گویم که مرشدت هم خائن است. (شاید مقصد از عبدالمجید خان زابلی بوده باشد) تبصره ی رشتیا) . . .

عبدالروف حیدر با یک ژشت مخصوص به چوکی خود تکیه کرده دستهای خود را روی بازوی چوکی گذاشت و از رئیس بانک پرسید: نان مان درک دارد ؟ عبدالملک خان گفت من برای نان خوردن اینجا نیامده ام و از خود کارهای زیاد دارم و با عصبانیت از اتاق خارج شد. " ص ۱۰۸ خاطرات رشتیا)

رشتیا علاوه میکند : [ملکخان] برخورد های با رسول جان رئیس ضبط احوالات ، سیدعبدالله وزیر داخله و جنرال عارف خان وزیر دفاع داشته که هرکدام کینه او را بردل جای داده بودند.

آقای جمعه حبیب نایب خیل برای حکایت نمود که پدر ایشان مرحوم حبیب الله خان رئیس دیوان صدارت که از دوستان ملک خان بود؛ در خلال برشمردن خصایل ملک خان از پیشامد او در برابر سردار محمد نعیم خان حکایت نموده بود . رئیس دیوان صدارت گفته بود : در دعوت یکی از خوانین کهدامن ، چند تن از وزرا و رنسا شرکت نموده بودند. وقتی ملک خان وارد شد، همه به پای برخاستند . او در همان جای مخصوص وزرای مهمان رفت و نشست. دقایق بعدتر سردار نعیم خان رسید . همه از جای برخاستند ، مگر ملک خان تا لحظات آخر همچنان نشسته بود. در آخرین لحظه با اکراه از جای تکانی خورد و با سرداردست داد. همه متوجه این برخورد او بودند. روزیگر که این موضوع را به او یادآوری نمودم و دوستانه و ملامت گونه پرسیدم که وزیر صاحب چرا چنین کردید؟ در جواب گفت، همان طور درست است.»

«- ملک خان هیأتی را به ریاست کوپراتیف فرستاده بود تا مسأله ی غله و تمام دفاتر ریاست کوپراتیف را تفتیش نمایند. اعضای هیأت گفته بودند که " این خیانت بزرگ است که در غله بی که برای عسکر داده میشود در فی سیر گندم یک خرد ناپاکی مجرا داده شود و در غله ی شما یک پاوی سیر. . . از طرف دیگر شما به عسکر گندم توزیع می کنید نه آرد و اگر آرد هم بدهید سنگ و خاک آن را دور نمی کنید. به همی سبب آرد عسکری پر از خاک و سنگ است." ریاست کوپراتیف که آن هنگام به عهده ی سید محمدقاسم خان رشتیا بود، اونارضیاتی خویش را به گوش شاه و سردار نعیم خان میرساند . رشتیا آرزو میکند تا از همکاری با ملک خان رهایی بیابد و زبردست سردار نعیم خان کار کند.» (رک: نصیرمهرین: «کودتاها در افغانستان، کابل ناته، نومبر ۲۰۰۹» (بحواله خاطرات سیاسی رشتیا، ص ۱۰۵-۱۱۵)

نارضایتی و آزرده‌گی ها از ملکخان تنها به وزیران کابینه ختم نمیشد، بلکه صدراعظم و معاونش نعیم خان را نیز در نوردید و تا ارگ شاهی سرایت کرد. زیرا ملک خان، پس از آنکه معاش اعزازی و وابستگان سلطنت را قطع نمود ، میخواست بودیجه دربارشاهی را نیز معین و مشخص کند. افزون بر آن بانک ملی را (که عبدالمجیدخان زابلی آنرا با حمایت و تشویق سردار هاشم خان ایجاد کرده بود)، نیز تحت قیمومیت خود در آورد. هریک از این کارها،

میتوانست خشم دستگاه سلطنت را نسبت به ملک خان برانگیزد.

با توجه به کنشها و واکنش های بوجود آمده در برابر ملکخان، میتوان گفت که ملکخان اگر مرد هوشیار و با تدبیری می بود، نمی باید با اتخاذ سلوک تند و مغرورانه، مخالفین خود را بیش و بیشتر میکرد. علاوه بر مخالفین بیرون دربار، با وابستگان دربار و بانک ملی از قبیل: زابلی و مارشال شاه ولیخان و سردار عبدالولی و جنرال عارف خان و سردار نعیم خان و رئیس ضبط احوالات در نمی افتاد. درکنار این همه کمی و کاستیها، یک نقص بزرگ دیگر هم ملک خان داشت، و آن غریب و خود محورینداری بود که حتی پروای داودخان را نیز نمیکرد و در موارد بسیار مهم از وی اجازه نمیگرفت و با اومشورت نمیکرد، حالانکه همه میدانستند که منشاء قدرت ملک خان، داودخان صدراعظم کشور است و اگر داودخان، دست از حمایت وی بگیرد، دیگر زیردستی وجود نخواهد داشت که بحرفش عمل نماید.

چند نمونه از "خودمحور نمائی" ملک خان در برابر داودخان:

ملک خان در خاطرات خود که زیر عنوان «ارمغان زندان» نگاشته و از سوی پسرش بهاول عبدالرحیمزی در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده، مینویسد: «وقتیکه در سال بعد (۱۳۳۳) متصدی امور وزارت اقتصاد ملی گردیدم از معوق ماندن پلان مالی درس عبرت حاصل کرده، مسئله طرح و تنظیم پلان اقتصادی را که از پیش در فکر آن بودم، قبل از آنکه به اطلاع صدراعظم و شاه و یا لاقول دیگر وزراء کابینه برسانم و یا در چنین یک امر خطیر و بی سابقه، تصویب و موافقت کابینه و یا دست کم، فرمان مقام سلطنت را اخذ نمایم، به استناد همان پروژة پلان مالی که در دست داشتم، ارادة طرح یک پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی را کردم.»

تبصره:

در عهد صدرات سردار داودخان، و بعد از آن تا عهد رویکار آمدن طالبان در افغانستان، یک وزیر حتی صلاحیت تقرر یک نفر را در بست پنج که معاش سالانه آن از ۳۰ هزار افغانی تجاوز نمیکرد، نداشت، جناب وزیر مالیه چطور بخود صلاحیت میداد تا بدون هدایت و فرمان مقام صدرات، پلانهای اقتصادی و انکشافی را که مصارف مالی آن به صدها میلیون دالر بالغ میشد، طرح و تدوین نماید و تطبیق آن را به مردم وعده دهد؟ وانگاه جناب وزیر صاحب، میخواهد با ذکر این اقدام خلاف پرنسیپ و بالاتر از صلاحیت خویش، خود را یک وزیر پیشتاز و وطن پرست معرفی نماید و تحسین خواننده را کمائی کند، حالانکه او با شرح این اقدامات خود، کاملاً مرتکب خلاف کاری شده است، و برای خواننده خود را یک وزیر بیخبر و نا آگاه از مقررات و سنن اداری و مملکت داری معرفی میکند. به نظر میرسد که وزیر صاحب مالیه، پلان اقتصادی و انکشافی یک مملکت را که صدها میلیون دالر مصارف ایجاب میکند با طرح یک باغ شخصی که مالکش هر طور که دلش بخواهد عمل میکند، به اشتباه گرفته است.

ملکخان ادامه میدهد: «اینکارم بر ارباب قدرت یا خاندان شاهی کلاً و خصوصاً بر سردار محمد داودخان صدراعظم و سردار محمد نعیم خان معاون و برادرش خیلی مشکل واقع شد و فوق العاده تکان خوردند.

چنانچه به شام همان روز (روز ۳ عقرب ۱۳۳۳) که در سفارت عربستان سعودی به مناسبت جشنواره روز ملی عربستان سعودی جمع شده بودیم. سردار محمد داودخان صدراعظم عندالوورد به سالن سفارت بعد تعارف با سفیر کبیر آن سفارت همه مدعوین را گذاشته رأساً نزد من آمد. بعد از احوال پرسشی به من چنین گفت: "وزیر صاحب! همین شام اعلانی عجیب شنیدم. آیا خودت پلان اقتصادی می سازی؟" من به جوابش گفتم: بلی! وی گفت: "چرا در این مورد با من مصلحت نکردی؟" من بهش [برایش] گفتم: "این کار من است. من چرا در هر کار به شما مراجعه کنم؟ او گفت: "آخر این چه جوابست که به من می دهی؟ آیا در چنین کار بی سابقه و بس بزرگی چگونه بدون مشورت من اقدام می کنی؟"

«سردار محمد داودخان به همه این ادله های منطقی [؟] و علمی [؟] من کمتر گوش کرده باز چنین گفت:

"حکومت های گذشته با همه آن تشکیلات عریضی که برای اینکار ساختند و باز در آن جلسه هایی که همه وقت برای

مذاکره این امر دایر می گردید و هفت خوان نعمت هم به مخارج هزارها افغانی از وجوه خزاین این دولت می گسترده، سرانجام نه آنکه هیچ کرده نتوانستند، بلکه با ناکامی مطلق مواجه گردیدند! تو به هیچ وجه نخواهی نتوانست اینکار را به سر برسانی! از اینرو فوراً به وسیله اعلان دیگر، اعلان سابق خود را باطل بساز!»

داودخان صدراعظم به درجه ازین عمل متأثر دیده می شد که همه دلایل مرا باز ناشنیده دانسته، به من دستور داد، تا از طریق یک اعلان دیگر، اعلان پلان سازی خود را باطل سازم. او افزود: «درین وقت امکان این چنین کار را دور از پروگرام و مقدرات ماست.» (بخش سوم مقاله ارمغان زندان)

نمونه دیگر از بلندپروازی های ملک خان که مینویسد: «من درینوقت جانب مردم بیچاره و مستمند خود را گرفته به سردار محمداودخان جداً و به طور قاطع گفتم: «من در چنین شرایط نمی توانم به این دو پست مهم «وزارت مالیات» و «وزارت اقتصاد ملی» ادامه وظیفه نمایم، زیرا شما مرا به کار نمی گذارید! به آنچه که در حیطة صلاحیت من است و روی ایجاب وضع بحرانی اقتصادی روز باید به توازن بودجه و انکشاف آن پردازم، مداخله می کنید و مرا به ابتکار عمل در یک چنین وظیفه بس مهم نمی مانید. بنابراین از همین لحظه مرا ازین پست ها مستعفی دانسته، بجای من کسی دیگر را برگزینید و باز بوسیله وی اعلان دیگری به نسخ اعلان امروزه من نشر کنید!

این اظهارات من خاصاً تهدید استعفا، وی را چنان تکان داد که، چهره اش از هراس زیاد متغیر شد. بلا معطلی به من نزدیک گردیده و دست به چانه من پیش کرده اظهار نمود: «آزده نشو. من بهت [برایت] مشورت دوستانه پیش کردم، وقتیکه آنرا نپذیرفتی، چنانکه میخواستی عمل کن. نه من و نه دیگری مانع کارهایت خواهد شد.»

تبصره:

من ندانستم که ملک خان از کدام مکتب فکری پیروی میکرد؟ آیا او یک عنصر چپی بود و نابودی آن رژیم را میخواست؟ اگر چپی بود، چرا با داودخان که ستون فقرات رژیم سلطنت شمرده میشد، همکاری میکرد؟ آیا او یک عنصر ملی رادیکال بود و بخاطر نجات مردم از فقر و بیچاره گی و در بدری مبارزه میکرد، اگر چنین بود، چرا با نهضت های روشنفکرانه «خلق» تحت رهبری محمودی و یا «وطن» (مشروطیت سوم) تحت رهبری میرغلام محمدغبار نیبوسته بود و یکجا با نهضت های روشنفکرانه برای تغییر رژیم فعالیت نمیکرد؟ و اگر یک عنصر اخوانی بود، چرا هیچگاهی برای استقرار یک رژیم اسلامی بجای رژیم شاهی سخنی بر زبان نیاورد؟ پس معلوم است که او یک عنصر اخوانی نیز نبود، بنابراین آنهایی که تلاش میکنند تا از ملکخان یک چهره سیاسی انقلابی و ضد سلطنتی ترسیم کنند، می باید، قبل از هر چیز دیگر، طرز تفکر او را روشن نمایند و برای خواننده تصریح کنند که ملک خان، دارای چی افکار و اندیشه هایی بود که در پرتو آن اندیشه ها، میخواست مردم را از زیر سلطه یک رژیم کهنه و تادندان مسلح رهانی ببخشد و چه نظامی را میخواست روی کار آورد؟

بنام ملکخان عبدالرحیمزی در دهه پنجاه میلادی و بعد از آن، نه کدام حزبی وجود داشت و نه کدام مکتب فکری، پس این ادعاها که او برای نجات مردم فقیر افغانستان از چنگ استبداد سلطنت، فعالیت میکرد است، و به گناه همین افکار زندانی و شکنجه شده است، پذیرفتنی نیست. چنین ادعایی را اگر آقای محمودی و آقای غبار وده ها تن از پیروان شان که در زندان افتادند و شکنجه ها دیدند، بکنند، بیشتر منطقی و پذیرفتنی به نظر میرسد تا ادعای ملکخان.

ملکخان باز مینویسد: «در روز مذاکره پلان درامه یا صحنه عجیبی به وجود آمد. من بدون اخذ اجازه صدراعظم، همه آن متخصصین را که در احضار پلان کار کرده بودند و تعداد آنها به چهل نفر میرسید، با خود به سالون مجلس عالی وزراء داخل ساخته، به یک صف ایستاده نموده بودم. عندالورد صدر اعظم به آن سالون که علی الاکثر با برادر و معاون خود یکجا میامدند، ایشانرا معرفی نموده و گفتم که میخواهم امروز پلان را مورد مذاکره کابینه قرار دهم. بنا برین اینعده خدمتگذاران صدیق کشور نیز نسبت به خدمت بزرگی که در تنظیم و ترتیب

پلان نموده اند ، بایست در حین مذاکره پلان حاضر باشند، تا هر یک در مورد تخصص خود به پرسش وزیران جواب بگویند . صدر اعظم علی الظاهر با اوشان تعارف نمود ، بعداً سوی کرسی خویش رفت .

تبصره:

بقول یکی از خوانندگان، آیا سالون مجلس وزراء مگر کاروانسرای مسافران بود که هرکس بتواند وارد آن بشود و جا خوش نماید؟ ملک خان چرا بدون استیذان صدراعظم با ۴۰ نفر کارمند متخصص ، وارد سالون مجلس وزراء گردیده بود و انتظار استقبال از سوی صدراعظم کشور را داشت ؟ سالون مجلس وزراء میدان ورزشی ویا بزکشی هم نبود که ملک خان این همه مامورین دولت را با خود برای چک چک کردن ببرد؟ ملک خان اساساً اجازه تدوین پلان انکشافی را از صدراعظم کشور حاصل نکرده بود تا در آنروز تائید آنرا از مجلس وزراء بگیرد؟ ملک خان خود بارها تذکر میدهد که صدراعظم (داودخان) وقتی که از این کار او مطلع گردید، عدم موافقت خود را دریک جمله به او چنین گفت: « درین وقت امکان این چنین کار دور از پروگرام و مقننات ماست.» اما ملک خان به این گفته صدراعظم وقعی نگذاشت و بکار خود ادامه داد. و وقت وانرژی اهل تخصص را در این راه ضایع کرد. آیا مگر وزارت مالیه و کارمندان عرصه های پلان گذاری، ملکیت شخصی آقای ملکخان بود که هرچه دلش میخواست، انجام دهد و کسی از وی پرسیده نتواند که این همه پلان و پروژه بدستور کدام مقام و برای چی منظوری طرح و تدوین شده است؟

حتی اگر از بحث برجسته های نورمال روند پلان سازی هم بگذریم، این سوال در ذهن من خلق میشود که آیا بحث بر محتوای پلان انکشافی کشور در اجندای کاری مجلس وزراء ، در همان روز شامل بود؟ و اگر بود چرا نسخه های پلان قبلاً در دسترس وزراء قرار گرفته نبود؟ حال در صورتی که این روند کار رعایت نشده باشد، همینقدر که صدراعظم، ملکخان و همراهانش را با غضب از سالون مجلس وزراء اخراج نکرده است، خدای خود را باید شکر کند.

ملک خان در ادامه مینویسد: «در اینوقت سردار محمد داود خان صدر اعظم و معاونش محمد نعیم خان سکوت را شکستاده، پیش از آنکه پلان را برای قرانت بگذارند از من پرسید، که پلان چه؟ من به جوابشان گفتم : پلان انکشاف اقتصادی ، اجتماعی و عرفانی را در مدت کمتر از یکنیم سال به کمک این عده متخصصین و اهل خبره تنظیم و تدوین کردیم و بعد تدقیق و غرور کمیسیون اقتصادی و تأیید آن اینک جهت طی مراحل قانونی برای تدقیق و تصویب مجلس هیئت وزرا در این مجلس قرانت میشود، تا بعد از تحقیق و تصویب کابینه به پارلمان کشور تقدیم گردد!

تبصره :

آیا «پلان انکشاف اقتصادی، اجتماعی و عرفانی» یک کار ساده و بسیط و از صلاحیت یک وزیر است؟ آیا وزیر مالیه فهمیده میتواند که مثلاً: وزارت زراعت ، در ساحات جنگلات و باغداری، یا مالداری ویا تحقیقات زراعتی ویا کوپراتیف های دهقانی و ترویج و تعمیم تخم های اصلاح شده چه در عرصه زراعت وچه در عرصه باغداری و مالداری و غیره به کدام چیزها و وسایل وچه تعداد پرسونل نیاز دارد؟ و آیا برای حفظ محصولات زراعتی و مالداری به چه انواع ادویه جات ضد آفات نباتی ویا مالداری ضرورت دارد؟ آیا میتواند آن امکانات را برای بهبود امور زراعت و آبیاری بدرستی پیش بینی و فراهم کند؟ بدون تردید، نه! پس ضرورت پلان گذاری و پیش بینی های انکشاف و رشد مسایل زراعت و آبیاری و احداث بند وانهار ویا اصلاح مالداری و تعمیم نسلهای اصلاح شده حیوانات و نباتات و انکشاف زراعت عصری و غیره امور مربوطه را خود وزارت زراعت ، بهتر و خوبتر میتواند درک کند و وسایل رسیدن به اهداف خود را پیش بینی و پیشنهاد کنند، نه وزارت مالیه، و وزارت مالیه فقط وجوه مالی هر پروژه را ربع وار بدسترس وزارت مربوطه میرساند، نه اینکه هم کوزه و هم کوزه گر و هم گل کوزه باشد.

بدون تردید آقای فروغ که تمام عمر کاری خود را در امور پلان سازی با وزارت خانه ها در هردو دوره

قدرت مندی داودخان سپری کرده اند، با من در این نظر موافق خواهند بود، که داودخان میدانسته است که ملک خان پا از صلاحیت خود فراتر نهاده و مشکلات و ضروریات تحقق یک پلان را درک کرده نمیتواند، به همین خاطر، خواسته اصلاً موضوع پلان را مورد بحث قرار ندهد، اما ملکخان موضوع را تا سرحد یک مسئله شخصی جدی گرفته است.

ملکخان ادامه میدهد: «این دو برادر (داود و نعیم) همه آن توضیحات را نادیده و ناشنیده قرار داده، با صدای بلند تر گفتند: کدام پلان و برای کدام غرضی؟ همین وقت بود که من نرمش را از دست داده، به شدت میز مجلس را با دست کوبیده فریاد بر آوردم: فقر و بیروزگاری مردم، پسمانی و احتیاج کشور ما را بوضعی درآورده که اکنون موجب طعن و لعن هر از خود و بیگانه گردیده ایم. بخاطر آن چیزهای که با سعی و صرف سرمایه، در خودکشور به وفور تولید شده میتواند، دست تکدی ما به هر جا دراز است. بر ماست که اینهمه بدبختی ها و پسمانی هارا پایان دهیم و باز اگر اصلاً اینکار ها را انجام داده نمیتوانیم، پس چرا این پست های مهم را ترک ندهیم؟ من برای رفع این مسنولیت های کابینه و حکومت از یکنیم سال پیش در پی طرح یک پلان انکشافی شدم. شما در آنوقت انجام اینکار را از نا ممکنات میدانستید و به من دستور دادید که، از اینکار صرف نظر کنم! اما من از یکسو بشما اطمینان دادم که، انشالله تعالی اینکار بسر میرسد و من نمیتوانم از اجرای آن صرف نظر کنم!»

تبصره:

خواننده عزیز! با شناختی که از خوی و خصلت و دسپلین داودخان بگوش هریک از ما رسیده است، آیا قابل باور است که وزیری بتواند با عصبیت بر میز مجلس کابینه داودخان بگوید و صدراعظم و هیئت وزراء را مخاطب قرار داده بگوید که یا شما پلان های مرا بپذیرید و یا اینکه از وظایف خود استعفا بدهید؟! و آیا داودخان صدراعظم و برادرش نعیم خان معاون صدارت و وزیر خارجه اجازه چنین گستاخی ای را به یک وزیر کابینه میدادند؟ و اگر داده باشند، چگونه میتوان در مورد آنها الفاظ دیکتاتور و مستبد را بکار برد؟ من فکر میکنم که چنین اعتراضی و چنین سخنانی اگر از سوی یک وزیر حتی به حامدکرزی هم متوجه میشد، خیلی امکان داشت که کرزی او را از مجلس وزراء خارج کند و همان شب خبر برطرفی او را از رساتنه های دولتی پخش نماید تا دیگر وزیران حدود وظایف و صلاحیت خود را بدانند و مرتکب چنین حرکت گستاخانه نشوند. اما دیده میشود که نه داودخان به عنوان صدراعظم و نه برادرش نعیم خان به حیث معاون و وزیر امور خارجه، هیچ کدام مانع سخنرانی و دلایل ملک خان نشده اند! نمیدانم این تحمل و شکیبایی داودخان را (که دیگران او را شخصی دیکتاتور میخوانند!) در برابر این حرکت ملک خان چی باید نامید؟ احترام گزاردن به وزیر مالیه یا تحمل به حساب عدم درک نزاکت مجلس از سوی وزیر صاحب؟ من تا قبل از مطالعه خاطرات ملک خان، احترام زیادی نسبت به این شخص داشتم، اما با خواندن خاطراتش و دیدن سخنان تند و احساساتی که از زبان او به وزراء و دیگر ارکان دولت گفته شده، و نیز برخورد سبک او با سردار نعیم خان، معاون صدارت که آمر ملکخان شمرده میشد، در یکی از مجالس خصوصی و همچنان جواب های تند و نامناسب به شخص صدراعظم داودخان (کسی که او را از گوشه بدنام استخبارات بالا کشید و برکاخ عزت و قدرت وزارت مالیه قرار داد)، چه در پاسخ سوال داودخان در تنهائی و چی در مجلس رسمی وزراء، آن خوش بینی و احترام مرا زایل ساخت و این درک به من دست داد که "نام رستم به از رستم"، کاش من این خاطرات را نمی دیدم تا به ماهیت و کرکتر اصلی ملک خان آشنا نمی شدم، اما اکنون این منطق در ذهنم تقویت می یابد که مقام وزارت در آن زمان بالاتر از فهم کاری ملک خان بود و اگر او تدبیر و درایت وزارت کردن را میداشت، هرگز دست به چنین کارهایی نمی زد.

ملکخان در بخش چهارم مقاله ارمغان زندان مینویسد: «.... پاداشی که آل نادری به من داد، آن بود که مرا از صحنه برداشت و با یک عده همکارانم، حتی افراد خانواده ام ترور شدیم و خانه من و برادرانم زیر مراقبت چندین دسته «پولیس، عسکر و پوسته های استخباراتی» قرار داده شد. پنج سال کامل خانه ما به یک محبس مبدل و

فرزندنام از معارف ملی محروم گردیدند. خودم بیش از ۲۲ سال در دخمه‌های تاریک و اطاق‌های مقفل و مرطوب و همچنان فاقد هوای آزاد به طور مجرد حبس سیاسی بودم. «بخش ۴ مقاله ارمنان زندان»

تبصره:

معلومات است که که تذکر از طرح پلان های اقتصادی بخاطر نجات مردم از فقر و گرسنگی، به معنای مبارزه با دولت و رژیم برسر اقتدار نیست و دولت هم او را بخاطر اینکه یک عنصر انقلابی و خطرناک برای رژیم بوده باشد، برطرف و زندانی نساخته بود. به برداشت من: عملکرد های ناشیانه و خود سرانه و تکبر و غرور بیجا و پر خورندت او با اراکین دولت از وزیر تا صدراعظم و وابستگان دربار، وی را از سریر اقتدار اعطا شده بزرگشید و در کنج زندان انداخت. به کلام دیگر، ملکخان قربانی بلند پروازی ها و تندروی های بیجای خود شد و کودتا مشت دندان شکنی بود که از سوی سلطنت برهن او کوبیده شد، تا درس عبرتی باشد به دیگر دست پروردگان سلطنت. از اینجا این مقوله در حق ملکخان صدق میکند که: زبان تند سر آدمی دهد بر باد!

و اما هدف ملک خان از همان آغاز کار، رسیدن به جاه و مقام در دستگاه دولت شاهی بوده است، چنانکه در آغاز کارش کتابت در اداره استخبارات (ضبط احوالات) را که بدنام ترین و ترس آفرین اداره در تشکیلات کشور میباشد، پذیرفته است. و در اثر فعالیت های استخباراتی خود توانست توجه داودخان و وزیر دفاع را نسبت به خود جلب نماید و داودخان هم مدیریت لوازم حربی شونخی را در بدل خدمتش به او پاداش داد. از آن بیعد ملکخان دیگر دهلیز تقرب به داودخان و رسیدن به چوکی و مقام را پیدا کرد و دیری نگذشت که در وزارت دفاع و زیر نظر داودخان به کار پر صلاحیت تری ارتقا یافت و سپس در دوران جنگ صافی به حیث رئیس تفتیش عینیات وزارت دفاع مقرر شد و همینکه داودخان به کرسی صدارت قرار گرفت، ملکخان نیز به حیث وزیر مالیه در کابینه داودخان ارتقاء یافت. وزارت مالیه در تمام دوران سلاطین و امیران و شاهان افغانستان، حیثیت کیسه پراز پول ارباب قدرت را داشته است و به همین خاطر وزیر آن باید از میان افراد و اشخاص قابل اعتماد شاه یا صدراعظم گماشته میشد و چون براسرار سوء استفاده ارباب اقتدار اشرف داشت، در مجالس عمومی همواره نزدیک شاه می نشست و در باریان به او به چشم قدر و اعتنا مینگریستند. ملک خان هم از چنین قدر و منزلتی برخوردار شد، ولی خیلی زود خود را گم کرد و این تصور به او دست داد که اگر او در وزارت مالیه نباشد، سلطنت سقوط میکند، بنابراین خود را برتر و بیشتر و قدرتمندتر از دیگر وزراء و حتی برتر از کسی تصور میکرد که او را به این جاه و مقام رسانده بود. بنابراین ملکخان در مقام وزارت مالیه با هرکس روبرو میگردد، اگر وزیر می بود یا صدراعظم، و اگر برادر صدراعظم می بود و یا داماد شاه، با سخنان تند و خشن خود، آنها را از خود آزاده میساخت و پروای اصلاح سلوک خود را هم نداشت و فکر میکرد او کار درستی را انجام داده است، همین سلوک و پر خورند او، وی را از اوج قدرت به حضيض ذلت در زندان انداخت و ۲۲ سال از عمر عزیزش را در کنج زندان به هدر داد.

ملک خان اگر سیاستمداری دراک و هوشیاری می بود و قدرت تحلیل اوضاع سیاسی زمان خود را میداشت، می باید هنگامی که چانس رهائی از زندان برایش میسر شده بود، مثل سایر زندانیان سیاسی متهم به کودتای ملک خان (از قبیل آصف آهنگ، میرعلی اصغر شعاع، میرعلی احمدشامل، مهدی ظفر، خواجه خلیل الله فرقه مشر، خواجه عبدالله احمد، حاجی عبدالخالق خان، نادرشاه، ملک عبدالغفار، هلال الدین بدری و غیره)، زندان را ترک میگفت و در بیرون از زندان اتهام کودتا علیه خود را از طریق مطبوعات تردید میکرد و بگوش مردم میرسانید، مگر اوجای این کار، شرط گذاشت که تا زمانی که داودخان محاکمه نگردد، او از زندان بیرون نمی آید. ملک خان با این کار خود در واقع خود و خانواده خود را باز هم شکنجه داد، نه رژیم برسر اقتدار را. و این امر نشان میدهد که او حتی بعد از کنار رفتن داودخان و بروی کار آمدن داکتر محمدیوسف، باز هم به این درک نرسیده بود که در افغانستان سرکلافه عدالت مفقود است و هیچکس نمیتواند اشخاص و افراد قدرتمند را محاکمه کند.

پایان

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولۍ